دریافت کافکا در ایران

مرضیه ملکشاهی

دورهٔ دوازده‌سالهٔ ۱۳۲۰-۱۳۳۲ را شاید بتوان یکی از استثنائی‌ترین دوران تاریخ معاصر ایران دانست (میرسپاسی ۲۰۰۳: ۶۶). این دوره که با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ شروع و تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ طول کشید شاهد سربرآوردن گفتمان‌های تازه‌ای در عرصهٔ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ایران بود که ازجمله مهم‌ترین آن‌ها گفتمان مارکسیستی‌لنینیستی حزب توده بود. در طی شانزده سال حاکمیت رضاشاه قدرت منحصراً در دست شخص شاه بود، اما با سقوط رضاشاه قدرت در میان این پنج قطب دست‌به‌دست می‌گشت: دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم، که البته هرکدام از این قدرت‌ها نیز کشمکش‌های درونی خود را داشتند. آبراهامیان (۱۹۸۲: ۱۷۰) این دوره را دورهٔ بسیار ارزشمندی برای بررسی تعارضات درونی ژرفی می‌داند که معمولاً در کشورهای درحال‌توسعه و تک‌حزبی از نظر پنهان است. در نتیجهٔ آزادی‌های نسبی که در این دوران برقرار شده بود، احزاب گوناگون و نشریات مختلفی پا گرفت. در واقع، برای اولین بار در تاریخ ایران، سازمان‌ها و احزاب سیاسی تبدیل به رایج‌ترین شیوهٔ مشارکت سیاسی و مدنی در امور کشور شدند (میرسپاسی،۲۰۰۳: ۶۸).

به لطف آزادی‌های نسبی که سقوط رضاشاه به ارمغان آورده بود، طیفی از ایدئولوژی‌های مختلف در رسانه‌ها و در احزاب سیاسیِ سازمان‌یافته امکان ظهور یافت. گروه‌های چپ‌گرا تحلیلی از جهان و طرحی برای آیندهٔ کشور ارائه کردند. ملی‌گراها، اعم از میانه‌رو و تندرو برنامه‌های خود را علنی کردند. گروه‌های اسلام‌گرا نیز درصدد پرداختن به مسائل مربوط به تعامل اسلام با جامعهٔ مدرن ایران برآمدند. مسائلی از قبیل ماهیت مدرنیسم ایرانی و ارتباط با غرب از نو مطرح شد. در نتیجهٔ آزادی مطبوعات، ترجمه از زبان‌های اروپایی گسترش یافت و این مسئله به بالابردن بینش روشنفکران کمک کرد. اگرچه برخی پیش‌کسوتان ادبیات مدرن کار خود را در زمان حکومت رضاشاه آغاز کرده بودند، اما در این دوره بود که ادبیات مدرن شکل فعلی خود را پیدا کرد (قیصری، ۱۹۸۸: ۶۱-۶۲).

در چنین فضایی بود که حزب توده پس از مدتی کوتاه با جذب نیروهایی از میان اقشار مختلف، بیش از دیگر سازمان‌ها در میان تودهٔ مردم نفوذ پیدا کرد و به اصلی‌ترین مرجع

اندیشه و فرهنگ و سیاست در جامعهٔ ایران تبدیل گشت. نشریات حزب توده، ازجمله نامهٔ مردم و پیام نو، نویسندگان و مترجمان بسیاری از طیف‌های مختلف را به خود جذب می‌کردند. این نشریات که عمدتاً با هدف تبلیغ مارکسیسم لنینیستی و ادبیات سوسیالیستی دایر شده بودند، به‌طور گسترده دست به ترجمهٔ آثار نویسندگان روسی زدند. باوجوداین، به دلیل همکاری نویسندگان مطرح بسیاری ازجمله هدایت و آل‌احمد این نشریات تبدیل به پایگاه‌هایی برای تبلیغ ادبیات نو و ترجمهٔ آثار نویسندگان دیگر کشورها نیز شدند.

حزب توده در آغاز فعالیت‌های خود یک جبههٔ دموکراتیک بود که نوعی پلورالیسم ادبی در آن رواج یافته بود. اگرچه همان‌طور که خسروپناه (۱۳۸۹) می‌گوید، رئالیسم سوسیالیستی به عنوان مکتب ادبی و هنری رسمی در شوروی، از همان آغاز فعالیت حزب توده مورد توجه اعضای این حزب بوده و در فاصلهٔ سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ عمدتاً ازطریق انتشار ترجمهٔ آثار نویسندگان شوروی و همچنین برخی بررسی‌های ادبی در جراید حزب توده مطرح می‌شده، اما تا ۱۳۲۵ اقدام جدی ازسوی حزب توده برای معرفی و تشریح رئالیسم سوسیالیستی به‌عنوان مکتبی ادبی و هنری به عمل نیامد. بحرانی که پس از سرکوب قیام آذربایجان و سازماندهی مجدد حزب در ۱۳۲۶ به وجود آمد و همچنین تأثیر محدودیت‌های بیشتری که حزب کمونیست شوروی بر نویسندگان و هنرمندان تحمیل می‌کرد، موجب شد که حزب توده به یک حزب ایدئولوژیک تمام‌عیار تبدیل شده و پلورالیسم هنری و ادبی اولیه در آن از بین برود. در نتیجهٔ این تغییرات رفته‌رفته مکتب رئالیسم سوسیالیستی مورد حمایت شوروی با تأکید بر مفاهیمی چون توصیف زندگی طبقات فرودست جامعه ازجمله دهقانان و کارگران، همبستگی با مبارزات تودهٔ مردم، حمایت از آرمان‌های کمونیسم، مبارزه با سرمایه‌داری، توصیف آیندهٔ جامعهٔ سوسیالیستی، خوشبینی تاریخی، طرد فرمالیسم و درون‌گرایی و غیره از جانب بسیاری از اعضای حزب پذیرفته شد و سرانجام رئالیسم سوسیالیستی، نه‌تنها به گرایش هنری و ادبی اصلی حزب توده تبدیل شد، بلکه با برخی تغییرات، به مدت چند دهه بنیان نظری ادبیات و هنر انقلابی و مردم‌گرا در ایران بود (خسروپناه، ۱۳۸۹). بدین ترتیب رئالیسم سوسیالیستی که تجلی گفتمان مارکسیستی‌لنینیستی در ادبیات و هنر بود به‌طور مستقیم در آثار نویسندگان و هنرمندان وابسته به حزب توده و به‌طور غیرمستقیم در آثار نویسندگان و هنرمندانی از طیف‌ها و گرایش‌های مختلف ظهور پیدا کرد. ایدئولوژی سیاسی و فرهنگی حزب توده و همچنین ادبیات شوروی مورد حمایت حزب بر تولیدات ادبی بسیاری از نویسندگان ایرانی تأثیر گذاشت. باوجوداین، این تأثیر تأثیری دوگانه بود، چراکه از یک طرف، این حزب حامی و مروج شکل جدیدی از ادبیات بود، و ازسوی دیگر، به‌خاطر ماهیت ایدئولوژیک خود مانع توسعهٔ ادبیات آزاد می‌شد.

شرح سرگذشت روشنفکری ایران در دهۀ ۱۳۲۰ و بعد از آن بدون در نظر گرفتن رابطۀ روشنفکران با حزب توده ممکن نیست، چه آنان که به این حزب وفادار ماندند، چه آنان که از این حزب جدا و جنبش‌های چپ‌گرای دیگری را بنیان نهادند و چه آنان که بی‌سروصدا از این حزب بریدند و عطای سیاست را به لقایش بخشیدند. در این دهه عمدۀ روشنفکران ایرانی چپ‌گرا بودند، که البته این لزوماً به معنای کمونیست بودن آن‌ها نبود. اگرچه در میان این روشنفکران اغلب بر سر مسائلی چون سیاست‌های دولت دکتر مصدق و یا گرایش به‌سمت شوروی یا بلوک شرق اختلافاتی وجود داشت، اما همۀ آن‌ها، به نسبت‌های مختلف، ضد امپریالیست، سکولار و مدرنیست بودند. به‌طور کلی، ویژگی اصلی روشنفکران، دست‌کم تا دهۀ ۱۳۴۰، مدرنیست بودن و دشمنی آشکار یا پنهان با حاکمیت بود (کاتوزیان، ۲۰۰۳: ۲۶).

به‌رغم حاکمیت بی‌چون‌وچرای حزب توده بر عرصۀ روشنفکری و ادبی ایران در این دهه و حتی در دهه‌های بعد، طیفی از نویسندگان، مترجمان و روشنفکران آن زمان به دلایل مختلفی ازجمله حمایت حزب توده از شوروی در حوادث آذربایجان[1] که باعث نارضایتی گسترده در میان روشنفکران و نویسندگان شد، و رواج رئالیسم سوسیالیستی و بروز تک‌صدایی در نشریات این حزب با آن قطع همکاری کردند (بهروز، ۲۰۰۱: ۳۳۶).

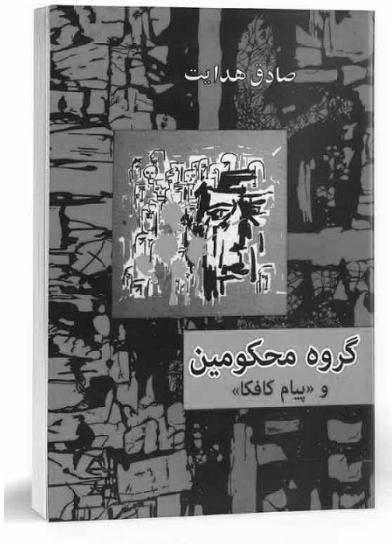
در عرصۀ ترجمۀ ادبی، مخالفت با آموزه‌های مارکسیستی‌لنینیستی حزب توده عمدتاً با ترجمۀ آثاری صورت گرفت که حزب توده معمولاً بر آنها برچسب «نهلیسیتی» و «غیررئالیستی» می‌زد. در این دوره به‌رغم اقبال گسترده به آثار رئالیستی‌سوسیالیستی، برخی روشنفکران و نویسندگان و مترجمان برای به چالش کشیدن رئالیسم سوسیالیستی دیکته‌شده توسط حزب توده به معرفی و ترجمۀ آثاری پرداختند که آشکارا با آموزه‌های رئالیستی‌سوسیالیستی در تعارض بود و بارها ازسوی حزب توده تخطئه شده بود. پیش‌تر در همین نشریه در مقاله‌ای با عنوان «تاریخ دریافت اولیه اگزیستانسیالیسم سارتر ۱۳۲۴-۱۳۳۲» نشان دادیم که چگونه برخی روشنفکران، که عمدتاً از میان روشنفکران غیرچپ یا بریده از حزب توده بودند با ترجمۀ آثار سارتر در این دهه گفتمان مورد حمایت حزب توده را به چالش کشیدند و در نهایت عوامل مختلفی ازجمله الگوی ترجمه‌ها (ترجمۀ آثار داستانی سارتر)، پیشینۀ حرفه‌ای مترجمان و تلاش‌های حزب توده برای تثبیت مارکسیسم به‌عنوان یک گفتمان بلامنازع دست به دست هم دادند و در دهۀ ۱۳۲۰ اگزیستانسیالیسم سارتری ازسوی حامیان حزب توده به‌عنوان یک فلسفۀ پوچ‌گرا و امپریالیستی معرفی شد که تهدیدی برای مارکسیسم و اهداف انقلابی آن به شمار می‌رفت.

جریان ضعیف اگزیستانسیالیستی یا به تعبیر حزب توده نهلیستی و ضدرئالیستی این دوره

علاوه‌بر ترجمهٔ آثار سارتر از آثار کافکا نیز بهرهٔ فراوان گرفت. ایده‌های کافکا به‌خوبی با نگاه بدبینانه و فردگرایانهٔ گفتمان نوپای اگزیستانسیالیستی که اولین بار با ترجمهٔ صادق هدایت از داستان کوتاه سارتر، «دیوار»، در ۱۳۲۴ به ایرانیان معرفی شده بود، همسو بود.

مقالهٔ حاضر می‌کوشد با بررسی پیشینهٔ حرفه‌ای مترجمان آثار کافکا و فرامتن‌های ترجمه‌های آثار کافکا از تلاش‌های روشنفکرمترجمان برای به چالش کشیدن رئالیسم سوسیالیستی دیکته‌شده توسط حزب توده پرده بردارد. درحالی‌که روشنفکران وابسته به حزب توده تمرکز کافکا بر افراد منزوی را به‌عنوان «انحطاط بورژوایی» محکوم می‌کردند، برخی از متفکران ایرانی مضامین جهانی داستان‌های او را که در برابر جهان‌بینی ماتریالیستی غالب مقاومت می‌کرد، می‌ستودند. بررسی دریافت کافکا در این دوره، تعاملات فرهنگی پیچیده بین سلطهٔ ایدئولوژیک مارکسیسم و صداهای روشنفکری به‌حاشیه‌رانده‌شده را که در جست‌وجوی معنایی فراتر از جهان‌بینی مارکسیستی بودند، آشکار می‌سازد.

آثار ترجمه‌شدهٔ کافکا از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲



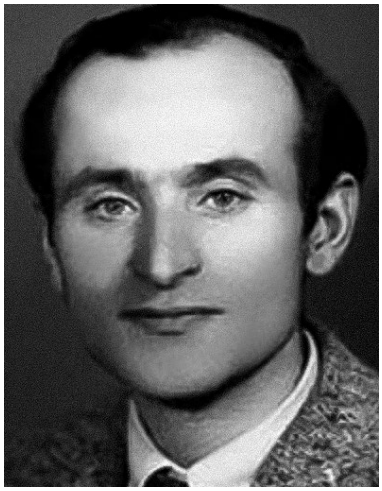
در دورهٔ موردنظر، هشت اثر داستانی از فرانتز کافکا ازطریق زبان فرانسوی به فارسی ترجمه شد. صادق هدایت تلاش برای معرفی کافکا را از طریق ترجمهٔ خود از تمثیل «جلو قانون» در ۱۳۲۲، و ترجمهٔ داستان «شغال و عرب» در ۱۳۲۴ در مجلهٔ سخن آغاز کرد . پس‌از آن، حسن قائمیان در ۱۳۲۷ داستان گروه محکومین را ترجمه کرد که به همراه مقدمه‌ای طولانی از هدایت در مورد دیدگاه‌های کافکا به چاپ رسید. پس‌از آن، در ۱۳۲۹، هدایت و قائمیان پنج داستان مهم کافکا را از فرانسوی به فارسی ترجمه کردند و در یک جلد با عنوان مسخ و داستان‌های دیگر (۱۳۲۹) به چاپ رساندند.

این ترجمه‌ها در طول یک دهه نقش مهمی در دریافت کافکا در ایران به‌عنوان یک نویسندهٔ پوچ‌گرا ایفا کردند که در آثار خود به مضامین بیگانگی، اضطراب وجودی، دگرگونی‌های سورئال و وضعیت افراد منزوی در مبارزه با بوروکراسی‌های بی‌رحم می‌پرداخت. در نگاه اول، ترجمهٔ آثار کافکا به زبان فارسی در این دوره ممکن است غیرنظام‌مند به نظر برسد. بااین‌حال، بررسی دقیق‌تر فهرست مترجمانی که مسئول معرفی ایده‌های کافکا به زبان فارسی هستند، نشان می‌دهد که آثار کافکا در این دوره با اهداف سیاسی و فرهنگی مشخصی ترجمه و معرفی

شده است. درک انگیزهٔ معرفی مضامین کافکایی در ایران، نیازمند تحلیل دقیق پیشینهٔ حرفه‌ای مترجمان محوری مانند صادق هدایت و محمد قائمیان است که اولین بار نوشته‌های کافکا را به فارسی ترجمه کردند.

نگاهی دقیق به فهرست مترجمان کافکا در این دوره نشان می‌دهد که به‌رغم ظاهر پراکندهٔ ترجمه‌های کافکا در این دوره، این ترجمه‌ها با هدف و نیتی واحد و منسجم صورت گرفته‌اند. این انسجام ریشه در اهداف همسوی مترجمان کافکا دارد که نوشته‌های کافکا را در جهت به چالش کشیدن جریان‌های پنهان مارکسیستی حاکم بر آن دوران پرآشوب به کار گرفتند. در بسیاری از دیگر کشورها تلاش‌های مشابه برای گسترش افق‌های فکری ازطریق معرفی آثار کافکا با موانعی روبه‌رو شد. به‌عنوان نمونه، انتشار و توزیع آثار کافکا هم در زمان حکومت نازی‌ها در اروپا و هم در دوران حکومت کمونیستی در چکسلواکی به دلیل شباهت بین ساختارهای استبدادی مورد انتقاد کافکا و اصول ایدئولوژیک سوسیالیستی ممنوع بود (باتورینی ۱۹۸۹؛ تاگلیابو ۱۹۸۹؛ ناقد ۲۰۱۳). باوجوداین، در ایران چنین ممنوعیتی در نشر و ترجمهٔ آثار کافکا وجود نداشت چراکه حزب توده که مخالف نشر آثار کافکا بود با وجود سلطهٔ فکری از قدرت اجرایی در ساختار کشور برخودار نبود و قادر نبود که به لحاظ قانونی مانع نشر و ترجمهٔ آثاری شود که با اصول فکری خود در تعارض می‌دید. باوجوداین، حزب توده از هیچ تلاشی برای تخطئهٔ کافکا و بدنام کردن مترجمان آن فروگذار نکرد.

بررسی مترجمان کافکا نشان می‌دهد که قصد آنها از معرفی کافکا تلاش برای پیوستن به جریانی بوده است که می‌کوشیده با سلطهٔ فرهنگی مارکسیسم مبارزه کند. این مسئله بر درک و دریافت کافکا در ایران بسیار اثر گذاشته است. صادق هدایت که اولین مترجم آثار کافکا در ایران بود کار خود را با ترجمهٔ تمثیلی به نام «جلو قانون» در ۱۳۲۲ و نشر آن در مجلهٔ سخن آغاز کرد. دومین ترجمهٔ وی ترجمهٔ داستانی به نام «شغال و عرب» بود که در ۱۳۲۴ در مجلهٔ سخن به چاپ رسید. این ترجمه‌های کوچک نقش مهمی در معرفی کافکا به خوانندگان ایرانی ایفا کرد و در حلقه‌های ادبی ایران در دههٔ ۱۳۲۰ نام هدایت را با نام کافکا پیوند زد. چنین پیوندی دلایل متعددی داشت: اول اینکه در آن دوره اطلاعات بسیار اندکی دربارهٔ کافکا و بسیاری از نویسندگان اروپایی وجود داشت و خوانندگان مشتاق، هرگونه اطلاعاتی را که دربارهٔ نویسندگان غربی به زبان فارسی درمی‌آمد، با ولع دنبال می‌کردند. دیگر اینکه دیدگاه فلسفی هدایت به زندگی که در آثار مختلف او هویدا بود و سرانجام موجب خودکشی وی شد، از نظر بسیاری به نگاه کافکا به زندگی شبیه بود. دلیل دیگر چنین پیوندی تبلیغات گستردهٔ حزب توده بود که دیدگاه‌های بدبینانه هدایت را که ناسازگار با مارکسیسم بود به آشنایی او با نویسندگانی چون کافکا و سارتر نسبت می‌داد (ر.ک. طبری، ۱۳۵۷: ۲۲۶).



ترجمهٔ حسن قائمیان با عنوان گروه محکومین از اثر بلندتری از کافکا در ۱۳۲۷ به همراه مقدمه‌ای طولانی از هدایت دربارهٔ آرای کافکا، دریافت کافکا در ایران را به‌عنوان نویسنده‌ای پوچ‌گرا که در آثار خود به مبارزه با بوروکراسی‌های توتالیتر و نمایش رنج افراد منزوی و گرفتار در سیستم‌های کنترل‌گر می‌پردازد، تقویت کرد. قائمیان در دههٔ بیست در میان روشنفکران ایرانی جایگاه مهم و قابل احترامی داشت. او این مقام را تا حدی ازطریق دوستی نزدیک و چندین و چند ساله‌اش با هدایت و همچنین ترجمه‌اش از کافکا، یکی از نویسندگان مورد علاقهٔ هدایت به دست آورده بود (نیاکی و حسین‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۷۰-۲۷۱). در محیط روشنفکری ایران، قائمیان را یکی از پیروان هدایت توصیف کرده‌اند که نسبت به مخالفان هدایت بسیار پرخاشگر بود (جمشیدی، ۱۳۹۲). پیوند او با هدایت و علاقهٔ آنها به نویسندگانی مانند کافکا، او را با تفکرات هدایت در دوره‌ای که هدایت سوسیالیسم را نقد می‌کرد، همسو کرد (هدایت، ۱۳۸۳/۱۳۲۷). این امر او را در تضاد ایدئولوژیک با متفکران مارکسیست قرار می‌داد. تمایلات ادبی و فلسفی مشترک آنها، قائمیان را نیز به یکی از مخالفان تفکر مارکسیستی بدل کرد. ترجمهٔ قائمیان از گروه محکومین کافکا با مقاومت و خصومت حزب توده مواجه شد که کافکا و نویسندگانی همچون او را نماد فردگرایی، مالیخولیا، و تمایلات امپریالیستی می‌دانست (طبری، ۱۳۲۷: ۸-۹). طبری، یکی از رهبران حزب توده، آثار کافکا را نوعی هنر بیمارگونه می‌دانست که غرایز اولیه و حیوانی را در درون انسان برمی‌انگیزد و در نتیجه تهدیدی جدی برای جامعه است (طبری، ۱۳۲۷:۱۰).

تعارض بین این دو گفتمان رقیب، یکی ریشه‌دار و دیگری در تلاش برای براندازی آن، در موضع طبری در برابر هدایت آشکارتر می‌شود. طبری درحالی‌که تلاش می‌کرد تا محبوبیت هدایت را به نفع حزبش به کارگیرد، با اکراه اذعان می‌کند که هدایت هرگز عضو حزب توده نبوده است، هرچند که به‌زعم او تا زمانی که افراد خاصی، ظاهراً قائمیان، او را به نوشتن علیه حزب توده تحریک نکرده بودند، به آن نزدیک بود. طبری (بی.تا) می‌گوید:

> هدایت هرگز عضو تودهٔ ایران نبود. بینش فلسفی او به «کیرکه‌گارد» و «ژان پل سارتر» نزدیکی داشت. «فرانتس کافکا»، نویسندهٔ آلمانی‌زبان چک را بسیار می‌پسندید و دوست می‌داشت. ذاتاً بدبین بود. زندگی را نوعی تحمیل بیولوژیک می‌دانست [...] بااین‌حال،

به علت نفرتش از خاندان پهلوی، به حزب ما به‌مثابهٔ یک حزب ضدسلطنت علاقه یافت [...] علت محبت او به حزب تنها این نبود، به‌علاوه بسیاری از رهبران آن روز حزب را از نزدیک می‌شناخت و با برخی از آن‌ها سابقهٔ دوستی و آمیزش داشت. لذا خود را از شهریور ۱۳۲۰ تا عزیمت پایانی‌اش به اروپا در ۱۳۳۰، در برخی دوران رکود و سردی، در اختیار حزب گذاشته بود. دوران سردی و رکود، پس از شکست جنبش دموکراتیک آذربایجان دررسید. کسانی او را به‌شدت علیه حزب تحریک می‌کردند و موفق شدند در مقدمهٔ کتاب «گروه محکومین» ترجمهٔ حسن قائمیان او را به نگارش طعنه‌های آشکاری علیه سوسیالیسم وادارند. (دیدارها و گفت‌وگوهای من با صادق هدایت)

مقدمهٔ هدایت بر کافکا، با عنوان «پیام کافکا» (۱۳۲۷) به‌طور گسترده بر ابعاد اگزیستانسیالیستی آثار کافکا متمرکز است و بر مضامین بیگانگی، اضطراب، انزوا، و جست‌وجوی هویت و معنا در جهانی پوچ و بی‌معنا تأکید می‌کند. هدایت (۱۳۸۳) در این مقدمه اشاره می‌کند که چگونه کافکا افرادی را به تصویر می‌کشد که در تلاش برای درک سیستم‌ها و نیروهای معمایی خارج از فهم و کنترلشان هستند:

همهٔ چیزهایی که برای ما جدی و منطقی و عادی بود، یک‌باره معنی خود را گم می‌کنند، عقربک ساعت جور دیگر به کار می‌افتد، مسافت‌ها با اندازه‌گیری ما جور درنمی‌آید، هوا رقیق می‌شود و نفسمان پس می‌زند. آیا برای اینکه منطقی نیست؟ برعکس همه چیز دلیل و برهان دارد، یک جور دلیل وارونه؛ منطق افسارگسیخته‌ای که نمی‌شود جلویش را گرفت. اما برای اینست که می‌بینیم همهٔ این آدم‌های معمولی سربه‌زیر که در کار خود دقیق بودند و با ما همدردی داشتند و مثل ما فکر می‌کردند، همه کارگزار و پشتیبان «پوچ»



می‌باشند. ماشین‌های خود کار بدبختی هستند که کار آنها هرچه جدی‌تر و مهم‌تر باشد، مضحک‌تر جلوه می‌کند. کارهای روزانه و انجام وظیفه و تک‌ودوها و همهٔ چیزهایی که به آن خو کرده بودیم و برایمان اموری طبیعی است، زیرا قلم کافکا معنی مضحک و پوچ و گاهی هراسناک به خود می‌گیرد.

آدمیزاد، یکه‌وتنها و بی‌پشت‌وپناه است و در سرزمین ناسازگار گمنامی زیست می‌کند که زاد و بوم او نیست. با هیچ کسی نمی‌تواند پیوند و دلبستگی داشته باشد، خودش هم می‌داند، چون از نگاه و وجناتش پیداست. می‌خواهد چیزی را لاپوشانی بکند، خودش را به‌زور جا بزند، گیرم مچش باز می‌شود: می‌داند که زیادی است. حتی در اندیشه و کردار و رفتارش هم آزاد نیست، از دیگران رودرواسی دارد، می‌خواهد خودش را تبرئه بکند. دلیل می‌تراشد از دلیلی به دلیل دیگر می‌گریزد، اما اسیر دلیل خودش است، چون از خطی که به دور او کشیده شده نمی‌تواند پایش را بیرون بگذارد.

این تصویر عمیقاً نیهیلیستی از وضعیت انسان، همان‌طور که طبری به‌درستی به آن اشاره کرده بود، با نگاه مارکسیستی به ادبیات به‌عنوان ابزاری سیاسی برای ارتقای آگاهی طبقاتی و تسریع تحولات انقلابی، به‌شدت در تعارض است. هدایت در مقدمهٔ خود بر این نکته تأکید می‌کند که شخصیت‌های آثار کافکا قهرمانان انقلاب سوسیالیستی نیستند، بلکه افراد تنها و مضطربی هستند که در کابوس‌های بوروکراتیک و سیستم‌های انتزاعی استبدادی به دام افتاده‌اند. هدایت همچنین تأکید می‌کند که کافکا به‌جای ارائهٔ تصویری واقع‌گرایانه از جامعه (که مورد علاقهٔ زیبایی‌شناسی مارکسیستی است) خواننده را مستقیماً در سردرگمی و سرگردانی این شخصیت‌ها غوطه‌ور می‌کند (هدایت، ۱۳۸۳/۱۳۲۷). توصیفات هدایت از آثار و افکار کافکا در این مقدمه، کافکا را در نقطهٔ مقابل مارکسیسم قرار می‌دهد، چراکه مارکسیسم جهان را قاعده‌مند و عقلانی می‌داند و ابهام و سردرگمی و عدم قطعیت را وضعیتی موقتی می‌داند که پیشرفت‌های آتی موجب غلبه بر آن می‌شود (نواک، ۱۹۶۶). علاوه‌بر این، هدایت (۱۳۸۳/۱۳۲۷) در مقدمهٔ خود بدبینی کافکا به ایدئولوژی‌های بزرگ ازجمله دین، صهیونیسم، یا نظم اجتماعی حاکم را برجسته می‌کند. او در مقدمهٔ خود بر این نکته تأکید می‌کند که کافکا از ارائهٔ پاسخ‌های قطعی امتناع می‌ورزد. چنین توصیفی از کافکا برخلاف جهان‌بینی مارکسیستی رایجی بود که براساس ماتریالیسم تاریخی و پیروزی اجتناب‌ناپذیر کمونیسم بنا شده است و عمیقاً با تفکر اگزیستانسیالیستی همسو بود.

نتیجه‌گیری

هدایت کافکا را شخصیتی ناسازگار، ناهماهنگ و شکاک معرفی کرد که اضطراب و بیگانگی هستی مدرن را بررسی می‌کند، نه صرفاً شرایط اقتصادی مادی را. هدایت تمایل کافکا برای

به چالش کشیدن ساختارهای فکری توتالیتر و قرار نگرفتن در اردوگاه‌های فکری رایج را تحسین کرد. این امر خوانندگان فارسی را با ابعاد پیچیده و روان‌شناختی ادبیات آشنا کرد که با زیبایی‌شناسی مارکسیستی حاکم بر تولیدات فرهنگی در ایران دهۀ ۱۳۲۰ در تعارض بود. نهایتاً اینکه ترجمۀ قائمیان از گروه محکومین و مقدمۀ هدایت بر آن نقطۀ عطفی بود که دیدگاه اگزیستانسیالیستی کافکا و مضامین بیگانگی، اضطراب و پوچ‌گرایی را به ایران دهۀ ۱۳۲۰ که تحت سلطۀ فرهنگی ادبیات مارکسیستی بود وارد کرد.

منابع:

جمشیدی، ا. (۱۳۹۲). سی‌وپنج کیلو استخوان به نام حسن قائمیان. بخارا(۹۳): ۵۰۱ -۵۱۵.

خسروپناه، م.ح. (۱۳۸۹). سرآغاز رئالیسم سوسیالیستی در ایران. زنده‌رود، شماره ۵۲.

طبری، ا. (۱۳۲۷). توضیحاتی چند درباره مقاله انقلاب و انحطاط هنری. نامه مردم، (۱۱) ۵، ۱-۱۲.

طبری، ا. (۱۳۵۷). گفتگو با یک روشنفکر مأیوس. در ج. آل‌احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران (۲۷۳-۲۶۲). تهران: خوارزمی.

طبری، ا. (بی تا). دیدارها و گفتگوهای من با صادق هدایت. برگرفته از https://www.rahetudeh.com/rahetude/Tabari/Maghaleh/html/hedayat.html

ناقد، خ (۱۳۹۲). هدایت، کافکا و ما ایرانی‌ها. برگرفته از https://www.bbc.com/persian/iran/2013/09/130917_me_kafka_blind_owl

نیاکی، ج؛ حسین‌زاده، پ (۱۳۸۳). بابل (شهر زیبای مازندران). جلد ۳. تهران: سالمی

هدایت، ص. (۱۳۸۳). پیام کافکا. در گروه محکومین (مترجم: ح. قائمیان). تهران: نشرنگاه.

Abrahamian, E. (1982). *Iran between two revolutions*. New Jersey: Princeton University Press.

Behrooz, M. (2001). Tudeh Factionalism and the 1953 Coup in Iran. *International Journal of Middle East Studies, 33*(3), 363-382.

Butturini, P. (1989, April 17). Long ban on Kafka lifted. *Chicago Tribune*. Retrieved from https://www.chicagotribune.com/news/ct-xpm-1989-04-17-8904050006-story.html

Gheissari, A. (1988). *Iranian intellectuals in the 20th century*. Austin: University of Texas Press.

Katouzian, H. (2003). Khalil Maleki: The odd intellectual out. In. N. Nabavi (Ed.) *Intellectual trends in 20th century Iran: A critical survey* (pp. 24-52). Gainesville: University Press of Florida.

Mirsepassi, A. (2003). *Intellectual discourse and the politics of modernization: Negotiating modernity in Iran*. Cambridge: Cambridge University Press.

Novack, G. E. (1966). Existentialism versus Marxism. Retrived from https://www.marxists.org/archive/novack/works/history/ch12.htm.

Tagliabue, J. (1989, April 12). Kafka's homeland lifts its ban. *New York Times*. Retrieved from https://www.nytimes.com/1989/04/12/books/kafka-s-homeland-lifts-its-ban.html

---

[۱] این بحران زمانی اتفاق افتاد که حزب دموکرات آذربایجان در پی تلاش برای استقلال آذربایجان و تشکیل یک دولت مستقل در شمال غرب ایران توسط دولت مرکزی سرکوب شد.